

منشأ

# پیدایش سیر معنوی

استاد علامه: سید محمد حسین طباطبائی

در شماره های پیش مقایسه ای بین سیر معنوی شیعی و سیر معنوی مسیحی و کاتولیک میان توحید اسلام و تثلیث مسیحیت بعمل آمد. توضیح داده شد که چگونه افکار کلیسایس از پیامبر اکرم در میان مسلمین آشکار شد و ریشه دو آید؟ و همچنین بررسی شد که این افکار و انحراف از روش زمان پیامبر اکرم چه انحرافهایی ببار آورد؟ اینکه بحث این سلسله مقالات که عنوان کلی آن «معنویت تشیع» بود بدینجا میرسد که منشأ پیدایش سیر معنوی برای شیعه چگونه بوده است.

وضع اکثریت قریب با اتفاق مسلمین در سه راول همان بود که ذکر شد و در نتیجه این وضع معارف اعتقادی و عملی اسلام روز بروز رو به توسعه و گسترش یافت و پیشرفت این حقایق یعنی طریق بحث آزاد و سبب سیر معنوی و همپاروادی فراوانی میشد.

ولی از جانب دیگر اقلیت شیعه که از همان روز نخستین به مخالفت روش اکثریت اقدام کرده بودند چون نیروی کافی برای درهم شکستن وضع حاکم نداشتند و اعاده وضع عمومی زمان رسول اکرم بر ایشان ممکن بنظر نمی رسید (چنانکه قبلاً یاد آوریم شده) تاگزیر از مقاومت کلی و مثبت دست برداشته از راه دیگر دست بکار شدند و آن اینکه تا بتوانند معارف اعتقادی و عملی اسلام را حفظ و ضبط نمایند و راههای مشروع آنرا که همان راه بحث آزاد و سیر معنوی بود زنده نگه دارند.

شیعه طبق مفارقی که بر حسب آن، رسول اکرم (ص) اهل بیت گرامی خود را حافظ و متولیان دهنده معارف اسلامی و پیروی معنوی مسلمین معرفی کرده بود، با همه اهل بیت روی آوردند و یا نهایت ترس و لرزه که اتانند از هر راهی که ممکن بود تحصیل و ضبط معارف پیش برداشتند. پیروی اول شیعه در بیست و پنج سال زمان گوشه گیری، و پنج سال زمان خلافت، پر محنت و گرفتاری خود، با پایداری و با تلاش خارق العاده خود که بتصدیق دست و دشمن، قریباً قابل مبارزه و بی رقیب بود بشر معارف و احکام اسلام پرداخت و ابواب بهترین پشتهای منطقی و آزاد را بروی مردم باز نمود و عدهای از مردان خدا را از صحابه و تابعین باقی گذاشت و کبیله نجفی و هادیس قرنی، و در شیده هجری، و «بشم کوفی» و غیر آنها پرورش داد و البته نمی شود گفت که ایشان باروش معنوی خاصی که داشتند و خایر معارف و علوم که وارد آن بودند در جامعه اسلامی هیچگونه تأثیری نداشتند.

پس از هجرت پیروی نخستین شیعه که سلطنت اموی باقیافتاد و استبداد خود را بر مردم مقرر نمود و عواید و سایر سلاطین اموی با آخرین نیروی خود علیه شیعه بمبارزه پرداخته (هر جا فردی از شیعه پیدا میکردند حتی آنها را زنده بکشیدند، متهم به شهادت از میان برده هر دو روشهای که داشت میزدند، و روز بروز، کار و خیمه تر و فشار شدیدتر میشد.)

با اینهمه در این مدت، پیروی دوم و سوم و چهارم شیعه در زنده کردن و زنده نگه داشتن حق فرودگرای نمیگردند و در چنین محیطی از گرفتاری و محنت و در زیر تحقیرات دشمنان و تازیانه و شکنجه کار نمیگردند و حقیقت تشیع، روز بروز توسعه پیدا کرده روشنائی حقیقت توسعه بیافات و بهترین گواهی این مطلب اینست که با افسانه پس از این دوره در زمان پیروی پنجم و ششم شیعه که سلطنت اموی منسوخ شد و رو با ایدام گذارد در حالی که سلطنت عباسی هنوز نیرو نگرفته بود در مدت کوتاهی دستی که گلوبی شیعه را فشار داده قدری سست شد و شیعیان آزادی بیشتری پیدا کردند، رجال و علماء و محدثین، گرد این دو پیروی از رگوار گرفته یا خدعلوم و معارف اسلام برداشته. این همه جمعیت نیز از شیعه نبودند که اول بدست امام شیعه شده باشند و بعد از آن بتسلیم علوم و معارف پیروانند، بلکه شیعیانی بودند که در پس پرده اختفاء و تنبیه زندگی میکردند و با کوچکترین فرصتی پرده را کنار زده و بیرون آمدند.

البته این روح توسعه یافته، در کالبد اکثریت جامعه خالی از نفوذ نبود، و در آینه تفاهم آنها حق و حقیقت را کم با زیاد، حل و میباید و نیازمندی ملت انسانی را بدین نظری و بحث آزاد و احتجاج او را بسیر معنوی بگوش هوش همگان میرسانید.

## شرایط خاص زمان با افکار شیعه مساعد میشود

از راه دیگر اوضاع تاریک جامعه که روز بروز هم تاریکتر می شد و همچنین ستمگری پیش از اندازه و ستمهای عمال حکومت که چند سال در دوران خلیفه سوم و بعد از آن در تمام مدت حکمرانی بنی امیه ادامه داشت این منی را پیش مردم مسلم کرد کدین. از جانب مقام خلافت، هر چه که توسعه و گسترش می داد، و منی بود تمام احکام و قوانین دینی بدست مقام خلافت سپرده شده و اجراء آنها مشورت و استیضاح و سوابد بدست خلیفه وقت باشد و بالاخره قدرت کرسی خلافت بتفیع خود، کار میکند تا بتابع مردم جامعه اسلامی.

و در نتیجه، این منی بی ثبوت رسید و مسلم شد که احکام و قوانین دینی، قابل تغییر نبوده بر اینصورت زمامت و اجتهاد در مقابل نص معنی ندارند. فقط از راه ارادتی که عامه مردم بتأمین صحابه داشتند و از راه تمسک بروایاتی که از مقام صحابه تمجید میکرد و اجتهاد آنها را تصدیق مینمود از هر گونه اعتراض به خطبه اولی و معاویه خودداری مینمودند و با اینکه خلافتشان علناً روی اساس نظری سابق استوار بود و سیرتشان بزمین منی گواهی میدادند اما خله و تصرفات آنها را در احکام و قوانین اسلامی توجیه نموده بمحصلات مسیحی حمل میکردند.

و همچنین گاهی اتفاق داده بیخهای آزادی میبرد داشتند و با معنویات اسلام نیز آشنا میشدند.